

دو تاکتیک سوسیال دموکراسی

در انقلاب دموکراتیک

از: آثار منتخب لنین

در یک جلد

تجدید چاپ سال ۱۳۵۳ - ۱۹۷۴

از انتشارات سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور

تکثیر از: حجت برزگر

تاریخ: ۱۳۸۱/۱۰/۱۵ برابر با ۲۰۰۳/۰۱/۰۵ میلادی

آدرس پست الکترونیکی شبکه نسیم: nasim@swipnet.se

فهرست

صفحه	عنوان
۳	۷- تاکتیک «برکناری محافظه کاران از حکومت»
۶	۸- خط مشی «آسواپاژدنیه» و «ایسکرا»ی نو
	۹- معنای حزب اپوزیسیون افراطی بودن
۱۲	در هنگام انقلاب چیست؟
	۱۰- «کمون های انقلابی» و دیکتاتوری انقلابی
۱۴	دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان
۲۲	* زیرنویس ها
۲۴	* توضیحات

مقاله نامبرده که در ارگان «کمیته» منشویکی تفلیس (شماره ۱ «سوسیال دموکرات») درج شده عنوانش «زمسکی سابور و تاکتیک ما» است. نویسنده آن هنوز کاملاً برنامه ما را فراموش نکرده است، او شعار جمهوری میدهد ولی در خصوص تاکتیک چنین استدلال مینماید:

«برای حصول این مقصود (جمهوری) دو راه میتوان نشان داد: یا باید به زمسکی سابور که از طرف دولت دعوت شده است هیچگونه توجهی نکرد و بوسیله اسلحه دولت را شکست داد و دولتی انقلابی تشکیل داد و مجلس مؤسسان را دعوت نمود. یا آنکه باید اعلام داشت که زمسکی سابور مرکز عملیات ماست و اسلحه بدست نسبت به اعضاء آن و فعالیت آن اعمال نفوذ نمود و بقوه جبریه آنرا وادار کرد که خود را مجلس مؤسسان اعلام نماید و یا توسط آن، مجلس مؤسسان را دعوت کرد. این دو تاکتیک با یکدیگر بسیار متفاوتند. حال به بینیم کدامیک از آنها بیشتر برای ما سودمند است».

اینست طرزی که نوایسکرائیهای روس ایده هائی را که بعداً در قطعنامه ایکه ما آنرا تجزیه و تحلیل کردیم منعکس شده است بیان مینمایند. توجه کنید، که این مقاله قبل از حوادث تسوسیمیا و وقتی نوشته شده است که «لایحه» بولیگن هنوز پا بعرضه وجود نگذاشته بود. حتی طاقت لیبرالها طاق شد و بارها در صفحات جراید علنی اظهار عدم اعتماد کردند، ولی سوسیال دموکرات نوایسکرائی از لیبرالها خوش باورتر در آمده است. او اعلام میکند که زمسکی سابور «در حال تشکیل است» و باندازه ای به قول تزار باور دارد که هنوز مجلس زمسکی سابور (شاید «مجلس دومای دولتی» و یا «مجلس مشاوره قانونگذاری»؟) بوجود میآمده پیشنهاد میکند آنرا مرکز عملیات خود قرار دهیم. این تفلیسی ما، که رک گوتر و صاف و ساده تر از مصنفین قطعنامه مصوبه کنفرانس است، هر دو «تاکتیک» را (که با ساده لوحی بی نظیری تشریح کرده است) در یک سطح قرار نمیدهد و میگوید که دومی «سودمندتر است». گوش کنید:

«تاکتیک اول. چنانکه میدانید انقلابی که در پیش است انقلابی است بورژوازی یعنی هدفش آنچنان در رژیم کنونی است که نه فقط پرولتاریا بلکه تمام جامعه بورژوازی نیز نسبت به آن (یعنی نسبت به این تغییر علاقمند است. تمام طبقات حتی خود سرمایه داران نیز مخالف دولت اند. پرولتاریای مبارز و بورژوازی مبارز در حدود معینی دوش بدوش هم میروند و متفقاً از دو جهت مختلف بر حکومت مطلقه حمله میکنند. دولت در اینجا بکلی تنها بوده و از همدری جامعه محرومست. بدین سبب برانداختن دولت کاریست بس آسان. پرولتاریای روسیه من حیث المجموع هنوز آنقدرها آگاه و متشکل نیست که خودش به تنهایی بتواند انقلاب کند. وانگهی اگر پرولتاریا قادر به انجام اینکار بود، انقلاب پرولتاریائی (سوسیالیستی) میکرد، نه انقلاب بورژوازی. پس صلاح و صرفه ما در اینست که دولت بدون متحد مانده بتواند در صفوف اپوزیسیون جدائی افکند یعنی بورژوازی را بخود محلق کند و

پرولتاریا را منفرد سازد)...

پس صلاح و صرفه پرولتاریا در اینست که دولت تزاری نتواند بورژوازی و پرولتاریا را از هم جدا کند! شاید ارگان گرجستان بجای اینکه «آسواباژدنیه» نامیده شود اشتباهاً «سوسیال دموکرات» نامیده شده است؟ ببینید چه فلسفهٔ بیمانندی در مورد انقلاب دموکراتیک میگوید! مگر ما اینجا برای العین نمی بینیم که تفلیسی بیچاره با این تعبیر و تفسیر درازگویانه آمیخته با دنباله روی خود دربارهٔ مفهوم «انقلاب بورژوازی» چگونه سردرگم شده است؟ این شخص از موضوع احتمال منفرد ماندن پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک بحث مینماید و یک موضوع را فراموش میکند. یک موضوع بی اهمیت... یعنی دهقانان را! از متحدین ممکنهٔ پرولتاریا او زمستویست های ملاک را میشناسد و باب طبع خود میداند و از دهقانان اطلاعی ندارد و آنهم در جایی مانند قفقاز! با اینموضوع آیا ما حق نداشتیم از اینکه گفتیم «ایسکرا»ی نو با استدلالهای خود بعوض اینکه دهقانان انقلابی را بالا بکشد و متفق خود سازد، خود تا سطح بورژوازی سلطنت طلب تنزل مینماید؟

«... در صورت عکس، شکست پرولتاریا و پیروزی دولت ناگزیر است. و حکومت مطلقه هم هدفش همین است. بدون تردید حکومت مطلقه در زمسکی سابور خود، نمایندگان اشراف زمستوها، شهرها، دانشگاه ها و سایر مؤسسات بورژوازی را بسوی خویش جلب خواهد نمود. این حکومت خواهد کوشید آنرا با گذشتهای ناچیز اغفال نماید و بدینطریق با خود آشتی دهد. و پس از اینکه بدینطریق موقعیت خود را مستحکم کرد تمام ضربات خود را متوجه مردم کارگریکه تنها مانده اند خواهد نمود. وظیفهٔ ما اینست که از چنین عاقبت فلاکتباری جلوگیری کنیم. ولی آیا میتوان این عمل را از راه اول انجام داد؟ فرض کنیم که ما هیچ توجهی به زمسکی سابور نکردیم و خودمان شروع به آماده شدن برای قیام نمودیم و در یکی از روزها سلاح بدست برای مبارزه بخیابان رفتیم و دیدیم که در برابر ما یک دشمن نایستاده بلکه دو دشمن ایستاده است: دولت و زمسکی سابور. طی مدتیکه ما خود را آماده میکردیم آنها از فرصت استفاده کرده با هم کنار آمدند و بین خود سازش کردند، قانون مشروطیتی بنفع خود وضع کردند و حکومت را بین خود تقسیم نمودند. این تاکتیکی است که نفعش مستقیماً عاید دولت میشود و ما باید با شدتی هر چه تمامتر از آن احتراز جوئیم»...

چقدر رک و راست گفته شده! باید قطعاً از «تاکتیک» تهیهٔ قیام احتراز جوئیم زیرا «در طی این مدت» دولت با بورژوازی داخل بندوبست میشود! آیا میتوان حتی در مطبوعات قدیمی «اکونومیسم» کاملاً دو آتشفه نیز چیزی یافت که اینگونه سوسیال دموکراسی انقلابی را لکه دار و مفتضح کرده باشد؟ قیامها و طغیانهای کارگران و دهقانان که آتش آن گاه اینجا و گاه آنجا مشتعل میشود - واقعیت است، ولی زمسکی سابور جز وعده و نوید بولیگینی چیزی نیست و آنوقت «سوسیال دموکرات» شهر تفلیس مقرر میدارد که: از تاکتیک تهیه و تدارک برای قیام احتراز جوئیم و در انتظار تشکیل «مرکز اعمال نفوذ» یعنی زمسکی سابور دست روی دست گذاریم...

«... تاکتیک دوم، بعکس، عبارت از اینستکه زمسکی سابور را تحت نظارت خود قرار دهیم و به

آن امکان ندهیم طبق اراده خود عمل نماید و با دولت کنار بیاید(۱۲*).

ما از زمسکی سابور تا آنجائی پشتیبانی خواهیم کرد که برضد حکومت مطلقه مبارزه مینماید و در مواردیکه با حکومت مطلقه از در آشتی در آید با آن مبارزه خواهیم کرد. ما با مداخله جدی و با زور بین نمایندگان جدائی میاندازیم(۱۳*) رادیکال ها را بسوی خود جلب میکنیم. محافظه کاران را از حکومت بر کنار مینمائیم و بدینطریق تمام زمسکی سابور را براه انقلاب وارد میکنیم. در سایه چنین تاکتیکی دولت همواره تنها و اپوزیسیون همواره نیرومند خواهد بود و بدینطریق استقرار رژیم دموکراسی آسان خواهد شد».

بله، بله! حال بگذار بگویند که ما در مورد روآور شدن نوایسکرائیها بسوی مبتذل ترین شبه اکونومیسم، مبالغه میکنیم. این درست قضیه همان گرد مشهور ضد مگس است که بنا بر آن باید مگس را گرفت و از آن گرد رویش پاشید تا بمیرد. با زور جدا کردن نمایندگان زمسکی سابور از یکدیگر، «برکنار نمودن محافظه کاران از حکومت» - و انداختن تمام زمسکی سابور به مجرای انقلابی... بدون هیچ قیام مسلحانه «ژاکوینی»، بلکه همینطوری، نجیبانه، تقریباً با روش پارلمانی و «اعمال نفوذ» نسبت به اعضاء زمسکی سابور.

بیچاره روسیه! میگفتند که روسیه همیشه کلاهای از مد افتاده و منسوخ اروپا را بسر میگذارد. هنوز پارلمانش را نداریم و حتی بولیگین هم وعده اشرا نداده است ولی کرتینیس پارلمانی(۱۱۵) تا دلتان بخواهد وجود دارد.

«... این مداخله چگونه باید صورت گیرد؟ قبل از همه ما طلب خواهیم کرد که زمسکی سابور از راه انتخاب همگانی، متساوی، مستقیم با اخذ رأی مخفی تشکیل گردد. با اعلام* * در «ایسکرا»؟! این طرز انتخابات باید آزادی تام تبلیغات پیش از انتخاباتی یعنی آزادی اجتماعات، آزادی بیان، آزادی قلم، مصونیت انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان و آزادی کلیه مجرمین سیاسی بوسیله قانون مسجل گردد* * (بوسیله نیکلا؟). خود انتخابات هم باید هر قدر ممکن است بتعویق افتد تا ما برای آشنا کردن و آماده نمودن مردم وقت کافی داشته باشیم. و چون وضع مقررات مربوط به دعوت مجلس سابور به کمیسیون تحت ریاست بولیگین وزیر کشور واگذار شده است ما باید نسبت به این کمیسیون و اعضاء آن نیز اعمال نفوذ نمائیم(۱۴*). اگر کمیسیون بولیگین از برآوردن تقاضای ما امتناع ورزد(۱۵*) و حق انتخاب نمایندگان را فقط به توانگران بدهد آنوقت ما باید در امور این انتخابات مداخله نمائیم و از طریق انقلابی انتخاب کنندگان را وادار سازیم کاندیدهای مترقی انتخاب نمایند و در زمسکی سابور طلب کنیم که مجلس مؤسسان تشکیل گردد. بالاخره با کلیه وسائل ممکنه: دموستراسیون، اعتصاب و در صورت لزوم قیام، زمسکی سابور را وادار کنیم مجلس مؤسسان را دعوت نماید و یا اینکه خود را یک چنین مجلسی اعلام کند. مدافع مجلس مؤسسان باید پرولتاریای مسلح باشد و هر دو بالاتفاق(۱۶*) بسوی جمهوری دموکراتیک رهسپار خواهند شد. اینست تاکتیک سوسیال دموکراسی و فقط این تاکتیک پیروزی را برای ما تأمین خواهد کرد».

خواننده تصور نکند که این اراجیف غیرقابل تصور قلمفرسائی ساده یک نوایسکرائی بی نفوذ و غیر مسئول است. خیر، این در ارگان کمیته مرکزی نوایسکرائیها یعنی کمیته تفلیس گفته میشود. از این گذشته. این اراجیف صریحاً مورد تصویب «ایسکرا» قرار گرفته است، که در شماره صدم آن در خصوص این «سوسیال دموکرات» چنین میخوانیم:

«شماره اول با روح و ذوقی سرشار نگاشته شده است. آزمودگی و قابلیت نگارنده سطور کاملاً مشهود است... با اطمینان میتوان گفت که روزنامه وظیفه ای را که برای خود تعیین کرده است به وجه درخشانی انجام خواهد داد».

آری! اگر این وظیفه عبارت از این است که فساد کامل مسلکی ایسکرای نو آشکارا به همه و هر کس نشان داده شود باید گفت که این وظیفه واقعاً به وجه «درخشانی» انجام یافته است. هیچکس دیگری نمیتوانست تنزل نوایسکرائیها را تا سطح اپورتونیسیم بورژوا لیبرال «با روح و ذوق و قابلیت» بیش از این بیان نماید.

۸. خط مشی «آسوباژدنیه» و «ایسکرا»ی نو

اکنون به مطلب دیگری که آشکارا موید اهمیت سیاسی خط مشی «ایسکرا»ی نو است بپردازیم. آقای استرووه در مقاله شایان توجه و بسیار اعلی و فوق العاده آموزنده ای تحت عنوان «چگونه باید خود را یافت» (شماره ۷۱ «آسوباژدنیه») بر ضد «انقلابیگری برنامه» احزاب افراطی ما به جنگ می پردازد. آقای استرووه بخصوص از شخص من ناراضی است (۱۷*).* اما من از طرف خودم آنقدر از آقای استرووه راضی هستم که حدی بر آن متصور نیستم: من در مبارزه برضد اکونومیسم احیا شونده نوایسکرائیها و برضد بی پرنسیپی کامل «سوسیالیست رولوسیونرها» آرزوی متفقی از این بهتر را هم نمیتوانستم بکنم. ذکر این موضوع را که چگونه آقای استرووه و «آسوباژدنیه» تمام جنبه ارتجاعی «اصلاحاتی» را که در طرح برنامه سوسیال رولوسیونرها در مارکسیسم شده است عملاً به ثبوت رسانده اند ما برای بار دیگر میگذاریم. در خصوص اینکه چگونه آقای استرووه هر وقت از لحاظ اصولی نوایسکرائیها را مورد تحسین قرار داده خدمتی صادقانه و شرافتمندانه و حقیقی به من کرده کی و کجا فیما بین من از یک طرف و ببل و کائوتسکی از طرف دیگر اختلاف نظری به ظهور پیوسته است که از لحاظ جدی بودن ولو اندک شباهتی با اختلاف نظر بین ببل و کائوتسکی داشته و مثلاً شبیه اختلاف نظری باشد که در مورد مسئله ارضی در برسلو (۱۱۶) بین آنها وجود داشت؟ بگذار آقای استرووه برای آزمایش هم شده به این ۳ پرسش پاسخ بدهد.

ولی ما بخوانندگان میگوئیم: بورژوازی لیبرال همه جا و همیشه شیوه اش اینستکه: همفکران خود را در کشور معین متقاعد کند که سوسیال دموکراتهای این کشور نامعقول تر از همه ولی رفقاییشان در کشور همسایه «بچه های عاقلی» هستند. بورژوازی آلمان صدها بار سوسیالیست های فرانسه را

بعنوان «بچه های عاقل» برخ بیل ها و کائوتسکی ها کشیده است. بورژوازی فرانسه همین چندی پیش بیل را بعنوان «بچه عاقل» برخ سوسیالیست های فرانسه میکشید. این شیوه دیگر کهنه شده است، آقای استرووه! شما فقط بچه ها و ابلهان را میتوانید به این دام بیاندازید. همبستگی کامل سوسیال دموکراسی انقلابی بین المللی در تمام مسائل مهم برنامه و تاکتیک حقیقتی است غیر قابل انکار، ما تاکنون بکرات صحبت کرده ایم (۱۸*) و اکنون یکبار دیگر هم صحبت خواهیم کرد.

مقاله آقای استرووه حاوی یک سلسله اظهارات کاملاً جالب توجه است ولی ما به این اظهارات در اینجا فقط میتوانیم عبوراً اشاره ای بنمائیم. او میخواهد «دموکراسی روس را با اتکاء به همکاری طبقات ایجاد کند نه با اتکاء به مبارزه بین آنان» و در ضمن «روشنفکران دارای امتیازات اجتماعی» (از قبیل «اشراف متمدن» که آقای استرووه با خضوع و خشوع یک... پیشخدمت واقعی مجالس بزرگان در برابرشان جبهه بزمین میساید) «وزن و اعتبار مربوط به موقعیت اجتماعی» خود (یعنی وزن کیسه پول) را به این حزب «غیر طبقاتی» وارد خواهند کرد. آقای استرووه ابراز تمایل میکند جوانان را با این نکته آشنا سازد که «عبارت قالبی رادیکالی حاکی از اینکه بورژوازی به وحشت افتاده و پرولتاریا و امر آزادی را به معرض بیع و شری گذارده است» بیهوده و بیمصرف است (ما از صمیم قلب به این ابراز تمایل شادباش میگوئیم. هیچ چیزی بهتر از جنگی که آقای استرووه بر ضد این «عبارت قالبی» مارکسیستی مینماید صحت آنرا ثابت نخواهد کرد. بفرمائید، آقای استرووه، و اجرای نقشه درخشان خود را به آینده دور و دراز موکول نکنید!)

از نظر مبحث ما، ذکر این موضوع حائز اهمیت است که این نماینده بورژوازی روس که دارای شم سیاسی است و در مقابل کوچکترین تغییر هوا حساس است در لحظه فعلی علیه چه شعارهای عملی میجنگد. اولاً علیه شعار جمهوریت. آقای استرووه اطمینان راسخ دارد به اینکه این شعار «برای توده مردم نامفهوم و بیگانه است» (او فراموش میکند اضافه نماید: مفهوم است ولی بصرفه بورژوازی نیست!) ما خیلی مایل بودیم به بینیم آقای استرووه در حوزه ها و مجامع ما چه پاسخی از کارگران دریافت میکرد؟ شاید کارگران جزو توده مردم نیستند؟ ولی دهقانان چطور؟ طبق گفته آقای استرووه آنها گاه از «جمهوری خواهی ساده لوحانه» ای پیروی میکنند («بیرون کردن تزار») - ولی، بورژوازی لیبرال مطمئن است که بجای جمهوری خواهی ساده لوحانه سلطنت طلبی آگاهانه خواهد آمد نه جمهوری خواهی آگاهانه! آقای استرووه *ca dépend*، اینموضوع هنوز مربوطست به کیفیت اوضاع، نه تزاریسم و نه بورژوازی هیچیک نمیتوانند از بهبود اساسی وضعیت دهقانان که باید به حساب زمینهای اربابی انجام گیرد جلوگیری نکنند و طبقه کارگر هم نمیتواند در این کار بددهقانان کمک نکند.

ثانیاً، آقای استرووه تأکید میکند که «در جنگ داخلی همواره مهاجم حق بجانب نخواهد بود». این ایده کاملاً با همان تمایلات نوایسکرائیها که ما فوقاً تشریح کردیم مطابقت دارد. ما البته نمیگوئیم که در جنگ داخلی هجوم همواره بصرفه است؛ خیر. گاهی هم تاکتیک تدافعی موقتاً لزوم حتمی دارد، ولی بکار بردن اصلی که آقای استرووه وضع کرده است در مورد روسیه سال ۱۹۰۵، اتفاقاً معنایش

نشان دادن گوشه ای از مفهوم «عبارت قالبی رادیکالی» است («بورژوازی بوحشت میافتد و امر آزادی را بمعرض بیع و شری میگذارد»). کسیکه در لحظه کنونی نمیخواهد به حکومت مطلقه و به ارتجاع حمله کند، کسیکه خود را برای این حمله حاضر نمیکند، کسیکه این حمله را تبلیغ نمیکند – آن کس بیهوده نام طرفدار انقلاب روی خود میگذارد.

آقای استرووه شعار «پنهانکاری» و شعار «شورش» را تقبیح مینماید (شورش را «قیام میفیاتور» میدانند). آقای استرووه هم به این و هم به آن – از لحاظ «راه یابی به توده ها» – با نظر حقارت مینگرد! ما میخواستیم از آقای استرووه سؤال کنیم که آیا میتواند مثلاً در «چه باید کرد؟» که آنرا اثر یک نفر انقلابی افراطی میدانند، جایی را نشان بدهد که در آن شورش تبلیغ شده باشد. مگر در خصوص «پنهان کاری» مثلاً بین ما و آقای استرووه اختلاف عظیمی وجود دارد؟ مگر ما هر دو در روزنامه «غیر علنی» که «پنهانی» بروسیه وارد میشود و مورد استفاده گروه های «پنهانی» «سایوز آسوباژدنیه» و حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه قرار میگیرد کار نمیکنیم؟ مجامع توده ای کارگری ما اغلب «به حالت پنهانی» تشکیل میشود – ما این معصیت را مرتکب میشویم. ولی جلسات آقایان هوادار آسوباژدنیه چطور؟ آیا شما چیزی دارید که بتوانید در مقابل این طرفداران منفور پنهانکاری منفور به آن مباهات کنید؟

راست است، لازمه رساندن اسلحه به کارگران رعایت پنهانکاری شدید است. اینجا دیگر آقای استرووه با صراحت بیشتری سخن میگوید. گوش کنید: «اما در خصوص قیام مسلحانه و یا انقلاب به معنی فنی آن باید گفت که فقط ترویج توده ئی برنامه دموکراتیک قادر به ایجاد شرایط اجتماعی و روحی لازم برای قیام مسلحانه همگانی است. بدینترتیب حتی از آن نقطه نظری هم که من با آن شریک نیستم و بنابراین قیام مسلحانه پایان ناگزیر مبارزه فعلی در راه رهائی است، – اشباع توده از ایده های اصلاحات دموکراتیک، اساسی ترین و ضروری ترین کارها محسوب میشود».

آقای استرووه سعی دارد از موضوع طفره رود. او بجای اینکه از لزوم قیام به منظور پیروزی انقلاب صحبت کند از ناگزیر بودن آن صحبت میکند. قیام آماده نشده یا قیام خودبخودی و پراکنده هم اکنون آغاز گردیده است. شکی نیست که هیچ کس تضمین نخواهد کرد که این قیام به یک قیام مسلحانه تمام و کمال مردم منتج گردد، زیرا این موضوع هم به وضعیت نیروهای انقلابی مربوطست (که سنجش کامل آن، فقط طی خود مبارزه میسر است) و هم بطرز رفتار دولت و بورژوازی و هم یک سلسله کیفیات دیگریکه در نظر گرفتن دقیق آن غیر ممکن است. درباره ناگزیر بودن، یعنی اطمینان قطعی به یک حادثه مشخص، که آقای استرووه سخن را به آنجا میکشاند حاجتی بگفتار نیست. اگر شما میخواهید طرفدار انقلاب باشید باید درباره اینموضوع صحبت کنید که آیا قیام برای پیروزی انقلاب لازمست. آیا لازمست موضوع قیام را فعالانه مطرح نمود، درباره آن تبلیغ کرد و مجدانه زمینه آنرا بیدرنگ و با انرژی تمام فراهم ساخت یا خیر. آقای استرووه نمیتواند معنی این اختلاف را نفهمد: مثلاً او که مسئله لزوم حق انتخاب همگانی را، که برای هر دموکرات مسئله ای

مسلم و قطعی است، بوسیلهٔ بمیان کشیدن مسئلهٔ غیر مسلم ناگزیر بودن تحصیل آن در جریان انقلاب حاضر، یعنی مسئله ای که برای یک نفر سیاستمدار دارای جنبهٔ مبرم نیست، پرده پوشی نمیکند. آقای استرووه، با طفرهٔ خود در مورد مسئله لزوم قیام، تمام کنه ماهیت مکتوم خط مشی سیاسی بورژوازی لیبرال را بیان میکند. اولاً بورژوازی معامله با حکومت مطلقه را بر قلع و قمع آن ترجیح میدهد؛ بورژوازی در هر حال تمام بار مبارزهٔ مسلحانه را بدوش کارگران میاندازد (این ثانیاً). اینست معنای واقعی طفره روی آقای استرووه از مطلب. بهمین جهت است که او در مورد مسئلهٔ لزوم قیام راه قهقرا اختیار کرده و به مسئلهٔ شرایط «اجتماعی و روحی قیام» و «تبلیغات» مقدماتی دربارهٔ آن متوسل میشود. درست همانطور که بورژواهای یاهو گو در سال ۱۸۴۸ در پارلمان فرانکفورت، هنگامیکه جریان اوضاع دفع نیروی مسلح حکومت را ایجاب میکرد، هنگامیکه جنبش «منجر بلزوم» مبارزهٔ مسلحانه شده بود، هنگامیکه اعمال نفوذیکه فقط از راه تبلیغات انجام میگرفت (و در دورهٔ تهیه و تدارک درجهٔ لزوم آن صد برابر است) بدل به خمودگی و جبن رذیلانه و بورژوا مآبانه گشته بود، وقت خود را صرف قطعنامه نویسی، تهیه بیانیه ها و تصمیم نامه ها و «ترویج توده ای» و آماده کردن «شرایط اجتماعی و روحی» مینمودند، درست همینطور هم آقای استرووه خود را در پس جملات پنهان کرده از مسئلهٔ قیام طفره میبرد. آقای استرووه آنچه را که عدهٔ زیادی از سوسیال دموکراتها اصرار دارند نه بینند، با وضوح کامل به ما نشان میدهد و آن اینکه: وجهٔ تمایز لحظهٔ انقلاب با لحظات تهیه و تدارک معمولی و عادی تاریخی همین است که در این لحظه حالت روحی، هیجان و اعتقاد توده باید در عمل متظاهر گردد و متظاهر هم میگردد.

انقلابی گری مبتذل نمی فهمد که حرف هم عمل است؛ این اصل در مورد تاریخ بطور کلی و یا در مورد آن عصرهایی از تاریخ که برآمد سیاسی آشکاری از طرف توده ها وجود ندارد و هیچ کودتائی نمی تواند جایگزین آن شود یا مصنوعاً آنرا بوجود آورد، مسلماً صدق مینماید. انقلابیون دنباله رو نمی فهمند که وقتی لحظهٔ انقلاب فرا رسید، وقتی «روبنای» کهن جامعه از هر طرف شکاف برداشت، وقتی که برآمد سیاسی آشکار طبقات و توده ها که در کار ایجاد روبنای جدیدی برای خود هستند صورت واقعیت بخود گرفت، هنگامیکه جنگ داخلی آغاز شد، _ آنوقت بشیوهٔ گذشته به «حرف» اکتفا نمودن و در عین حال برای پرداختن به «عمل» شعار صریح ندادن و شانه خالی کردن از عمل با استناد به «شرایط روحی» و «تبلیغات» بطور کلی، معنایش جمود فکری، رخوت و درازگویی یا بعبارت دیگر خیانت به انقلاب و غدرورزی در آن است. یاهو سرایان بورژوا دموکرات فرانکفورت، _ نمونهٔ تاریخی فراموش نشدنی یک چنین خیانت یا کند ذهنی آمیخته با درازگویی هستند.

آیا میخواهید فرق بین انقلابی گری مبتذل و دنباله روی انقلابی ها، از روی تاریخ جنبش سوسیال دموکراتیک روسیه برای شما توضیح داده شود؟ ما آنرا برای شما چنین توضیح میدهیم، سالهای ۱۹۰۱-۱۹۰۲ را که تازه گذشته ولی بنظر ما اکنون بمشابهٔ روایات باستانی است بیاد بیاورید. در آنموقع تظاهرات آغاز شد. انقلابی گری مبتذل قیل و قالی در بارهٔ «هجوم» راه انداخت («رابوچیه

دلو)) (۱۱۷) پخش «شب نامه های خونین» شروع شد (که اگر حافظه ام خطا نکند منشاء آن از برلن بود) و به «مطبوعات بازی» و به ایده ای که حاکی بود باید بوسیله یک روزنامه در سراسر روسیه دست به تبلیغات زد حمله آغاز گردید و گفته شد که این ایده ثمره خیالبافی کابینه نشینان است (نادژدین) (۱۱۸). دنباله روی انقلابی ها در آنوقت، برعکس به تبلیغ اینموضوع پرداخت که «بهترین» وسیله برای تبلیغات سیاسی «مبارزه اقتصادی است». ولی سوسیال موکراسی انقلابی چه روشی در پیش گرفته بود؟ سوسیال دموکراسی انقلابی به هر دوی این جریان ها حمله میکرد. آشوب اندازی و قتل و قال درباره هجوم را سرزنش می نمود زیرا همه آشکارا میدیدند و یا میبایستی میدیدند که قیام آشکار توده کار فرداست. سوسیال دموکراسی دنباله روی را هم تقبیح می نمود و حتی شعار قیام مسلحانه همگانی را هم مستقیماً به میان می کشید ولی نه بمفهوم دعوت آشکار (آقای استرووه آزمون نمیتوانست دعوت به «شورش» را بین ما بیابد) بلکه بمفهوم یک استنتاج ناگزیر، بمفهوم «تبلیغات» (که آقای استرووه فقط اکنون بیاد آن افتاده است، _ آقای استرووه محترم ما اصولاً همیشه چند سال عقب است)، بمفهوم فراهم کردن همان «شرایط اجتماعی و روحی» که نمایندگان دست پاچه بورژوازی معامله گر اکنون درباره آن «با حالتی اندوهبار و بیموقع» قلمفرسائی مینمایند. آنموقع ترویج (پروپاگاندا) و تبلیغ (آزیتاسیون) و تبلیغ و ترویج به حکم شرایط عینی زمان واقعاً جای اول را احراز نمیکرد. آنموقع موضوع تأسیس یک روزنامه سیاسی برای سراسر روسیه را، که انتشار هفتگی آن یک ایده آل محسوب میشد، ممکن بود بعنوان سنگ محکی برای تهیه و تدارک قیام مطرح کرد (و در رساله «چه باید کرد؟» هم اینموضوع مطرح شده بود) آنموقع شعار تبلیغات توده ای بجای قیام های مسلحانه مستقیم و شعار فراهم نمودن شرایط اجتماعی و روحی قیام بجای آشوب اندازی یگانه شعارهای صحیح سوسیال دموکراسی انقلابی بودند. اکنون حوادث بر این شعارها پیشی گرفته است، جنبش بجلو رفته، و این شعارها دیگر کهنه و منسوخ شده اند و فقط بدرد پرده پوشی ریاکاری آسوباژدنیه و نیز دنباله روی ایسکرای نو میخورند!

یا شاید من اشتباه میکنم؟ شاید انقلاب هنوز آغاز نشده است؟ شاید لحظه برآمد آشکار سیاسی طبقات هنوز فرا نرسیده است؟ شاید جنگ داخلی هنوز وجود ندارد و انتقاد سلاح را نباید هم اکنون جانشین، وارث، وصی و متمم ناگزیر و حتمی سلاح انتقاد نمود؟

به اطراف خود نگاه کنید، سر خود را از پنجره کابینه کار خود بیرون بیاورید تا بتوانید به این سئوالات پاسخ بدهید. مگر خود حکومت اکنون با تیرباران های دستجمعی افراد مسالمت جو و بی اسلحه در همه جا، جنگ داخلی را شروع نکرده است؟ مگر باندهای مسلح سیاه بمشابه «برهان» حکومت مطلقه مشغول عملیات نیستند؟ مگر بورژوازی - حتی بورژوازی - بلزوم ایجاد میلپس کشوری پی نبرده است؟ مگر خود آقای استرووه که منتها درجه معتدل و محتاط است نمیگوید (افسوس که فقط میگوید برای اینکه چیزی گفته باشد!) «آشکار بودن عملیات انقلابی» (به بینید امروز ما با چه زبانی صحبت میکنیم!) «اکنون یکی از مهمترین شرایط نفوذ تربیتی در توده های

مردم است»؟

هر کسی که دارای چشم بینا است ممکن نیست در این باره شکی داشته باشد که امروز طرفداران انقلاب مسئله قیام مسلحانه را چگونه باید مطرح کنند. اینک نظری به سه طرز طرح این مسئله بیفکنید که در ارگان های مطبوعات آزاد، که کم یا بیش قادرند در توده ها نفوذ داشته باشند، تشریح شده است.

طرح اول. قطعنامه کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه است (۱۹*). در این قطعنامه تصدیق و با بانگی رسا اظهار شده است که جنبش عمومی انقلابی دموکراتیک دیگر بمرحله ضرورت قیام مسلحانه رسیده است. متشکل کردن پرولتاریا برای قیام، یکی از وظایف حیاتی، مهم و ضروری حزب محسوب گردیده و بعنوان مسئله روز مطرح شده است. در آن دستور داده شده است که برای تسلیح پرولتاریا و تأمین امکان رهبری مستقیم قیام، جدیترین اقدامات بعمل آید.

طرح دوم. مقاله ایست اصولی که «پیشوای مشروطه طلبان روس» (این عنوانیست که «روزنامه فرانکفورت» ارگان کاملاً متنفذ بورژوازی اروپا چندی پیش به آقای استرووه داده است) یا پیشوای بورژوازی مترقی روس در «آسوباژدنیه» نوشته است. او با عقیده ناگزیر بودن قیام شریک نیست. پنهانکاری و شورش - شیوه های خاص انقلابی گری نامعقول است. جمهوری خواهی شیوه تخدیر اعصاب است. قیام مسلحانه مسئله ایست که در واقع جنبه فنی دارد و حال آنکه ترویج توده ای و فراهم ساختن شرایط اجتماعی و روحی «اساسی ترین و ضروری ترین مسائل» است.

طرح سوم. قطعنامه کنفرانس نوایسکرائیها است. بموجب آن وظیفه ما - تهیه و تدارک قیام است. قیام از روی نقشه غیرممکن شمرده میشود. آنچه شرایط مساعدی را برای قیام فراهم میسازد عبارتست از ایجاد نظمی در دستگاه دولت و اقدام به تبلیغات و تشکیلات از طرف ما فقط در آنموقع است که «تدارکات جنگی و فنی میتواند اهمیت کم و بیش جدی احراز نماید».

همین؟ آری همین. ولی این که آیا قیام لزوم پیدا کرده است یا نه موضوعیست که رهبران نوایسکرائی پرولتاریا هنوز از آن اطلاعی ندارند. اینکه آیا متشکل ساختن پرولتاریا برای مبارزه مستقیم یک وظیفه فوری و فوری است یا نه موضوعیست که برای آنها هنوز روشن نیست. بعقیده آنها دعوت به عملی نمودن جدیترین اقدامات لزومی ندارد و چیزی که بمراتب مهم تر است (در سال ۱۹۰۵ نه در سال ۱۹۰۲) اینستکه اجمالاً توضیح داده شود در چه شرایطی این اقدامات «ممکن است» اهمیت «کم و بیش جدی» احراز نماید...

رفقای نوایسکرائی حال ملاحظه میکنید، رو آور شدن بسوی خط مشی مارتینفی شما را به کجا رسانده است؟ آیا میفهمید که فلسفه سیاسی شما بمثابة برگردان فلسفه هواداران آسوباژدنیه است و شما (علی رغم اراده خود و مستقل از شعور خود) بدنبال بورژوازی سلطنت طلب افتاده اید؟ آیا اکنون دیگر برایتان واضح است که، شما ضمن تکرار بدیهیات و تکمیل شدن در درازگوئی، این نکته را از نظر دور داشته اید که بنابر سخنان فراموش نشدنی مقاله فراموش نشدنی پتر استرووه -

«آشکار بودن عملیات انقلابی اکنون یکی از مهمترین شرایط نفوذ تربیتی در توده های مردم است»؟

۹_ معنای حزب اپوزیسیون افراطی بودن

در هنگام انقلاب چیست؟

حال به قطعنامه مربوط به حکومت موقتی برگردیم. ما نشان دادیم که تاکتیک نو ایسکرائیها انقلاب را بجلو سوق نداده (این همانچیزیست که آنها میخواستند با قطعنامه خود موجبات آنرا فراهم سازند) بلکه به عقب میبرد. ما نشان دادیم که همانا این تاکتیک است که در مبارزه بر ضد بورژوازی ناپیگیر آزادی عمل را از سوسیال دموکراسی سلب مینماید و آنرا از حل شدن در دموکراسی بورژوازی مصون نمیدارد. بدیهی است که از مقدمات نادرست قطعنامه نتیجه نادرست حاصل میشود. «از این رو سوسیال دموکراسی نباید هدف خود را تصرف قدرت یا تقسیم آن در حکومت موقت قرار دهد بلکه باید بصورت حزب اپوزیسیون افراطی انقلابی باقی بماند». به نیمه اول این استنتاج که مربوط به طرح هدفهاست نظری بیفکنید. آیا نو ایسکرائیها هدف فعالیت سوسیال دموکراتیک را پیروزی قطعی انقلاب بر تزاریسیم قرار میدهند؟ آری قرار میدهند. آنها شرایط پیروزی قطعی را نمیتوانند صحیحاً فرمول بندی کنند و فرمول بندی آنها با فرمول بندی «آسواباژدنیه» شباهت پیدا میکند، ولی هدف نامبرده را در برابر خود قرار میدهند. و بعد، آیا آنها موضوع حکومت موقت را با مسئله قیام مربوط میسازند؟ آری مستقیماً مربوط میسازند و میگویند که حکومت موقت «از قیام پیروزمندان مردم برون می آید». بالاخره، آیا آنها رهبری قیام را هدف خود قرار میدهند؟ _ بله، آنها گر چه مانند آقای استرووه از اعتراف به لزوم و فوریت قیام شانه خالی میکنند ولی فرقیان با آقای استرووه اینستکه در عین حال میگویند «سوسیال دموکراسی میکوشد آنرا (قیام را) تابع نفوذ و رهبری خود نماید و از آن بنفع طبقه کارگر استفاده کند».

خیلی منطقی و با یکدیگر مربوطست، اینطور نیست؟ ما هدف خود را این قرار میدهیم که قیام توده ها را اعم از پرولتاریا و غیر پرولتاریا تابع نفوذ و رهبری خود نمائیم و از آن، بنفع خود استفاده کنیم. و لذا ما هدف خود را این قرار میدهیم که در موقع قیام هم پرولتاریا و هم بورژوازی انقلابی و هم خرده بورژوازی («گروههای غیر پرولتاریائی») را رهبری نمائیم یعنی رهبری قیام را بین سوسیال دموکراسی و بورژوازی انقلابی «تقسیم کنیم». ما هدف خود را پیروزی قیام قرار میدهیم که باید به استقرار حکومت موقت («که از قیام پیروزمندان مردم برون می آید») منجر گردد. بدینجهت... بدینجهت ما نباید منظور خود را تصرف قدرت یا تقسیم آن در حکومت انقلابی موقت قرار دهیم!!

دوستان ما بهیچوجه نمیتوانند سروته موضوع را بهم وصل کنند. آنها بین نظر استرووه که از قیام احتراز میجوید و نظر سوسیال دموکراسی انقلابی، که دعوت می کند انجام این وظیفه فوری بر عهده

گرفته شود، مردد مانده اند. آنها بین آنارشیسم که هرگونه شرکتی را در حکومت انقلابی موقت از لحاظ اصولی بمثابة خیانت نسبت به پرولتاریا تقبیح مینماید و مارکسیسم، که در صورت وجود نفوذ رهبری کننده سوسیال دموکراسی در قیام (۲۰*) چنین شرکتی را طلب میکند مردد مانده اند. آنها دارای هیچگونه خط مشی مستقلی نیستند: نه دارای خط مشی آقای استرووه، که در صدد معامله با تزاریسیم است و به این جهت هم در مورد مسئله قیام باید از مطلب بگریزد و راه طفره در پیش گیرد: نه دارای خط مشی آنارشیستها که هرگونه اعمال نفوذ «از بالا» و هرگونه شرکتی را در انقلاب بورژوازی تقبیح مینمایند، نوایسکرائیها معامله با تزاریسیم و پیروزی بر تزاریسیم را با یکدیگر مخلوط مینمایند. آنها میخواهند در انقلاب بورژوازی شرکت نمایند. آنها از «دو دیکتاتوری» مارتینف کمی گام فراتر گذارده اند. آنها حتی حاضرند قیام مردم را رهبری نمایند - بمنظور آنکه بلافاصله پس از پیروزی (یا شاید درست در آستان پیروزی؟) از این رهبری صرف نظر کنند، یعنی بمنظور آنکه از شمره های پیروزی استفاده نکنند و تمام شمره های آنرا کلاً به بورژوازی واگذار نمایند. این موضوع را آنها «استفاده از قیام به نفع طبقه کارگر»... مینامند.

بیش از این به مکث روی این آشفته فکری حاجتی نیست. بهتر است منشاء این آشفته فکری را ضمن فرمول بندی آن که حاکمیت «باید بصورت یک حزب اپوزیسیون افراطی انقلابی باقی ماند» بررسی نمائیم.

این یکی از اصول سوسیال دموکراسی انقلابی بین المللی است که ما با آن آشنا هستیم. این یکی اصل کاملاً صحیحی است. این اصل برای تمام مخالفین رویزیونیسم یا اپورتونیسم در کشورهای پارلمانی جزو اصول بدیهی شده است. این اصل، بمثابة یک ردیه ضروری و مشروع علیه «کرتینیسم پارلمانی»، میلرانیسم، برنشتینیسم (۱۱۹) و رفرمیسم ایتالیائی بشیوه توراتی، حق اهلیت یافته است. نو ایسکرائیهای شریف ما این اصل نیکو را ازبر کرده و با پشتکار تمام بکار می برند... ولی کاملاً بیجا. مقوله هائی از مبارزه پارلمانی در قطعنامه هائی گنجانده شده که برای شرایطی که در آن هیچگونه پارلمانی وجود ندارد نوشته شده است. مفهوم «اپوزیسیون» که منعکس کننده و مبین آن وضعیت سیاسی است که در آن هیچکس بطور جدی از قیام صحبت نمیکند، بطرزی بی معنی در مورد وضعیتی بکار برده میشود که در آن قیام شروع شده و تمام طرفداران انقلاب درباره رهبری آن فکر و صحبت میکنند. تمایل به «باقی ماندن» در همان وضعیت سابق، یعنی در شرایطی که منحصراً باید «از پائین» اعمال نفوذ نمود، درست در آن هنگامی با طمطراق تمام اظهار میشود که انقلاب مسئله لزوم اعمال نفوذ از بالا را در صورت پیروزی قیام در دستور روز قرار داده است.

خیر، بخت و اقبال کاملاً از نو ایسکرائیهای ما روی بر تافته است! حتی وقتی هم که آنها یک اصل صحیح سوسیال دموکراسی را بیان می کنند از بکار بردن صحیح آن عاجزند. آنها فکر نکرده اند در عصریکه انقلاب آغاز شده است و در آن پارلمان وجود ندارد و جنگ داخلی جریان داشته و شعله های قیام زبانه میگیرد چگونه مفهوم ها و اصطلاحات مبارزه پارلمانی تغییر کرده و به نقیض

خود مبدل می شوند. آنها فکر نکرده اند که در شرایطی که مورد بحث ماست اصلاح و تصحیح، از طریق تظاهرات کوچک ای پیشنهاد میشود و استیضاح از طریق عملیات تعرضی افراد مسلح صورت میگیرد و اپوزیسیون بر ضد حکومت از طریق واژگون ساختن جبری حکومت بعمل می آید.

همانطور که قهرمان نامی یکی از داستانهای ملی ما اندرزه‌های نیکرا وقتی تکرار میکرد که اتفاقاً موقع آنها گذشته بود، همانطور هم مداحان مارتینف ما، درسهای پارلمانتاریسم زمان صلح را درست موقعی تکرار میکنند که خودشان آغاز عملیات آشکار جنگی را تأیید مینمایند. هیچ چیز از این شعار «اپوزیسیون افراطی» مضحک تر نیست که با تبختر تمام در قطعنامه ای ذکر میشود که با اشاره به «پیروزی قطعی انقلاب» و «قیام مردم» آغاز میگردد! درست فکر کنید آقایان، و ببینید معنای داشتن خط مشی «اپوزیسیون افراطی» در دوره قیام چیست؟ آیا معنای آن افشا نمودن دولت است یا سرنگون ساختن آن؟ آیا معنای آن رأی مخالف دادن به دولت است یا شکست وارد ساختن به نیروهای جنگی آن در نبرد آشکار؟ آیا معنای آن امتناع از پر کردن خزانه دولت است یا تصرف این خزانه از راه انقلاب بمنظور مصرف آن برای حوائج قیام و مسلح نمودن کارگران و دهقانان و دعوت مجلس مؤسسان؟ آقایان آیا بالاخره نمیخواهید بفهمید که مفهوم «اپوزیسیون افراطی» فقط عبارت از عملیات منفی یعنی افشا نمودن، رأی مخالف دادن و امتناع کردن است؟ به چه دلیل؟ به این دلیل که این مفهوم فقط مربوطست به مبارزه پارلمانی و آنهم مربوط به عصری که هیچکس هدف مستقیم مبارزه را «پیروزی قطعی» قرار نمیدهد. آیا بالاخره نمیخواهید بفهمید از آن لحظه ای که توده مورد زجر و ستم سیاسی بمنظور مبارزه حیات و ممات برای نیل به پیروزی هجوم قطعی خود را از هر سو آغاز مینمایند جریان کار از اساس دگرگون میگردد؟

کارگران از ما میپرسند، آیا لازم است برای عمل تأخیر ناپذیر قیام جداً دست بکار شد؟ چه باید کرد که قیام آغاز شده پیروز گردد؟ چگونه باید از پیروزی استفاده کرد؟ چه برنامه ای را میتوان و باید در آنموقع عملی کرد؟ نوایسکرائیها که در کار عمیق ساختن مارکسیسم هستند، جواب میدهند: باید بصورت حزب اپوزیسیون افراطی انقلابی باقی ماند... با این حال آیا ما حق نداشتیم وقتی این پهلوانان را استادان شیرینکار کوتاه فکری نامیدیم؟

۱۰- «کمون های انقلابی» و دیکتاتوری انقلابی

دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان

کنفرانس نوایسکرائیها نتوانست در موضع آنارشویستی که «ایسکرا»ی نو به آن رسیده بود (فقط اعمال نفوذ «از پائین» نه اینکه «هم از پائین و هم از بالا») پایدار بماند. بطلان تجویز قیام و در عین حال عدم تجویز پیروزی و شرکت در حکومت انقلابی موقت بیش از حد واضح بود. بدینجهت قطعنامه در مورد راه حلی که مارتینف و مارتف برای این مسئله پیشنهاد کرده بودند قیود و

محدودیت‌هایی قائل گردید. حال این قیود را که در قسمت بعدی قطعنامه بیان شده مورد بررسی قرار می‌دهیم:

«البته این تاکتیک ((باقی ماندن بصورت حزب اپوزیسیون افراطی انقلابی))» بهیچوجه صلاح بودن تصرف جزئی و اپیزودیک حکومت و تشکیل کمون‌های انقلابی در فلان و بهمان شهر یا فلان و بهمان استان را که منظور از آن فقط و فقط کمک به توسعه قیام و ایجاد بی‌نظمی در دستگاه دولت باشد، نفی نمی‌کند».

اگر اینطور است پس معلوم می‌شود که از لحاظ اصولی نه تنها اعمال نفوذ از پائین بلکه اعمال نفوذ از بالا هم مجاز شمرده شده است. معلوم می‌شود آن تزی که ل. مارتف در مقاله مشهور مندرجه در «ایسکرا» (شماره ۹۳) مطرح کرده است بطلانش ثابت و تاکتیک روزنامه «وپریود» که اضافه بر اعمال نفوذ «از پائین» اعمال نفوذ «از بالا» را نیز توصیه مینماید صحتش مورد اذعان است.

وانگهی، واضحست که منظور از تصرف حکومت (ولو بطور جزئی، اپیزودیک و هکذا) منحصر به شرکت سوسیال دموکراسی فقط و پرولتاریای فقط نیست. زیرا فقط پرولتاریا نیست که در انقلاب دموکراتیک ذینفع است و بطرز مؤثری در آن شرکت مینماید. زیرا قیام، همانطوریکه در آغاز قطعنامه مورد بحث گفته می‌شود، مربوط به تمام «مردم» است و «گروه‌های غیر پرولتاریائی» (اصطلاح قطعنامه کنفرانس چپها در مورد قیام) یعنی گروه‌های بورژوائی هم در آن شرکت مینمایند. پس اصلی که هرگونه شرکت سوسیالیست‌ها را با خرده بورژوازی در حکومت انقلابی موقت خیانتی نسبت به طبقه کارگر میدانست، از طرف کنفرانس بدور انداخته شد و همان شد که منظور «وپریود» بود. «خیانت» بصرف اینکه عمل خیانت در مورد جزئی از کل انجام گرفته و اپیزودیک و محلی و غیره باشد جنبه خیانت بودن خود را از دست نمیدهد. پس اصلی که شرکت در حکومت انقلابی موقت را با ژورسیسم مبتذل همتراز میدانست از طرف کنفرانس بدور انداخته شد و همان شد که منظور «وپریود» بود. حکومت، باستناد اینکه قدرتش در بسیاری از شهرها بسط نداشته و منحصر به یک شهر باشد، در بسیاری از استانها بسط نداشته و منحصر به یک استان باشد و همچنین از اینکه دارای این یا آن نام باشد، جنبه حکومت بودن خود را از دست نمیدهد. بدینطریق کنفرانس از آن شیوه طرح اصولی که «ایسکرا»ی نو سعی میکرد به این مسئله بدهد سر باز زد.

حال به بینیم آن محدودیت‌هایی که کنفرانس برای تشکیل حکومت‌های انقلابی – که اکنون از نظر اصولی جائز است – و شرکت در آنها قائل می‌شود عقلانی است یا خیر. ما نمی‌فهمیم چه فرقی بین مفهوم «اپیزودیک» و «موقتی» وجود دارد. می‌ترسیم که منظور از استعمال این کلمه خارجی و «نو» فقط استتاری برای فقدان صراحت فکر باشد. این کلمه در ظاهر «عمیقتر» بنظر می‌آید ولی در حقیقت فقط موضوع را تاریکتر و پیچیده تر میکند. چه فرقی است بین «صلاح بودن» «تصرف حکومت» بطور جزئی، در یک شهر یا استان از یک طرف و شرکت در حکومت انقلابی موقت تمام کشور از طرف دیگر؟ مگر میان «شهرها» شهری مانند پتربورگ نیست که جریان نهم ژانویه در آنجا

اتفاق افتاد؟ مگر قفقاز، که از بسیاری کشورها بزرگتر است، جزو استانها نیست؟ مگر در موقع «تصرف حکومت» نه تنها در استان بلکه حتی در یک شهر هم وظائفی (که سابقاً موجب نگرانی «ایسگرا»ی نو بود) از قبیل طرز رفتار با زندانها، پلیس، خزانه داری و غیره در مقابل ما عرض اندام نمی نماید؟ البته هیچکس منکر این نیست که در صورت عدم تکافوی قوا، در صورت موفقیت ناقص قیام، در صورت عدم قطعیت پیروزی آن، تشکیل حکومت های انقلابی موقت بطور جزئی یعنی در بعضی شهرها و غیره ممکن است. ولی این چه دخلی به مطلب دارد، آقایان؟ مگر خود شما در ابتدای قطعنامه از «پیروزی قطعی انقلاب» و از «قیام پیروزمندانۀ مردم» صحبت نمیکنید؟ از چه وقت سوسیال دموکراتها کار آنارشیست ها یعنی پراکندگی توجه و هدف های پرولتاریا را پیش گرفته اند و بجای هدایت وی بسوی یک هدف همگانی، واحد، جامع و کامل، بسوی هدفهای «جزئی» هدایتش مینمایند؟ خود شما ضمن فرض «تصرف حکومت» در یک شهر از «بسط و توسعه قیام» صحبت میکنید - آیا جسارتاً ممکن است فکر کنیم که اینجا منظور بسط و توسعه آن به شهر دیگر است؟ اجازه میفرمائید امیدوار شویم که اینجا منظور بسط و توسعه آن در همه شهرها است؟ آقایان نتیجه گیریهای شما هم درست مثل مقدماتتان بی پر و پا، تصادفی، ضد و نقیض و درهم و برهم است. کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه به مسئله مربوط به حکومت انقلابی موقت بطور کلی پاسخ جامع و واضحی داده است. این پاسخ شامل تمام حکومتهای موقتی هم که بطور جزئی تشکیل شده باشند میشود. ولی کنفرانس که در پاسخ خود بطور مصنوعی و خودسرانه جزئی از مسئله را از کل آن مجزا میکند فقط از پاسخ به این مسئله من حیث المجموع طفره میروود (ولی بدون موفقیت) و تولید درهم برهمی مینماید.

معنی «کمون های انقلابی» چیست؟ آیا فرقی میان این مفهوم و «حکومت انقلابی موقت» هست و اگر هست در چیست؟ آقایان کنفرانس چیها خودشان هم اینموضوع را نمیدانند. آشفته فکری انقلابی بطوریکه اغلب دیده میشود آنها را به مرحله جمله بافی انقلابی میکشاند. آری، استعمال کلمه «کمون انقلابی» در قطعنامه نمایندگان سوسیال دموکراسی فقط یک جمله بافی انقلابی است و لاغیر. مارکس بکرات این قبیل جمله بافی ها را، که بوسیله آنها با اصطلاحات «فریبنده و جذاب» مربوط به دوران سپری شده، به روی وظائف آینده پرده میکشند تقبیح نموده است. فریبندگی و جذابیت یک اصطلاح که نقش خود را در تاریخ بازی کرده است، در چنین مواردی جنبه زینت آلات بدلی بر زرق و برقی را پیدا میکند که زیب پیکر عروسک پرسروصدائی کرده باشند. ما باید به کارگران و به تمام مردم با صراحت و بدون ذره ای ابهام بفهمانیم برای چه ما میخواهیم حکومت انقلابی موقت تشکیل دهیم؟ و اگر فردا قیام مردم که اکنون آغاز گردیده پیروزمندانۀ خاتمه پذیرد و ما به قطعی ترین طرز در حکومت نفوذ داشته باشیم چه اصلاحات بخصوصی را عملی خواهیم نمود؟ اینست پرسشهایی که در برابر رهبران سیاسی قرار دارد.

کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه در کمال وضوح به این پرسش ها پاسخ میدهد و

برنامه کامل این اصلاحات را که عبارتست از برنامه حداقل حزب ما تعیین مینماید. ولی کلمه «کمون» هیچ پاسخی به این پرسش ها نداده فقط مغز را با آوازی دور دست... یا آواز دهل مانندی آکنده مینماید. بهمان نسبتی که فرضاً کمون سال ۱۸۷۱ پاریس در نزد ما معزز و گرامی است بهمان اندازه هم ما کمتر مجازیم، بدون تجزیه و تحلیل اشتباهات و شرایط مخصوص آن، به آن استناد ورزیم. استناد به کمون بدون تجزیه و تحلیل اشتباهات و شرایط مخصوص آن، تکرار عمل نابخردانه بلانکیست هاست که از هر عمل کمون (در «بیانیة» سال ۱۸۷۴ خود) ستایش میکردند (۱۲۰) و بهمین جهت هم انگلس آنها را مورد استهزاء قرار میداد. اگر کارگری از یکی از کنفرانس چپها بپرسد این «کمون انقلابی» که در قطعنامه از آن یادآوری میشود چیست او چه جواب خواهد داد؟ او تنها جوابی که میتواند بدهد اینستکه در تاریخ یک حکومت کارگری به این نام معروفست که دانائی و توانائی تشخیص بین عوامل انقلاب دموکراتیک و سوسیالیستی را نداشت، وظائف مبارزه در راه جمهوری و مبارزه در راه سوسیالیسم را با یکدیگر مخلوط مینمود، از عهده حل مسئله تعرض جدی جنگی بر ضد ورسای بر نیامد، در مورد بانک فرانسه مرتکب اشتباه شد و آنرا ضبط نکرد و قس علیهذا. خلاصه اعم از اینکه شما در پاسخ خود به کمون پاریس استناد جوئید یا به کمون دیگر، ناچار باید بگوئید: این حکومتی بود که حکومت ما نباید مثل آن باشد. جوابی بسیار عالیست و جای حرف هم نیست! ولی آیا سکوت در مورد برنامه عملی حزب و تدریس بی جای تاریخ در یک قطعنامه گواه بر درازگوئی اشخاص ملانقطی و عجز و زبونی فرد انقلابی نیست؟ آیا این نشانه اشتباهی نیست که بیهوده میکوشیدند آنرا به ما نسبت دهند: یعنی مخلوط نمودن انقلاب دموکراتیک با انقلاب سوسیالیستی که هیچیک از «کمون ها» تفاوت بین این دو را تشخیص نمیداند؟

هدف حکومت موقت (که آنقدر بیجا نام کمون به آن داده شده است) «منحصراً» بسط و توسعه قیام و ایجاد بی نظمی در دستگاه حکومت معین شده است. این کلمه «منحصراً» که بمثابة بخاری است که از منجلاب همان تئوری مهمل اعمال نفوذ «فقط از پائین» متصاعد شده است برحسب معنی لغوی خود، هرگونه وظائف دیگری را نفی میکند. ولی نفی وظائف دیگر با اینطریق و این نحوه، اثبات دیگرست بر کومه بینی و عدم تعقل. «کمون انقلابی» یا بعبارت دیگر حکومت انقلابی، ولو در یک شهر هم که باشد، ناگزیر مجبور خواهد بود کلیه امور دولتی را (ولو بطور موقت و «جزئی و اپیزودیک») انجام دهد و سر زیر برف کردن در اینجا منتهای نابخردی است. این حکومت باید هم بروز کار ۸ ساعته صورت قانونی بدهد، هم بازرسی کارگری را در کارخانه ها برقرار سازد، هم آموزش مجانی همگانی را اجرا نماید، هم انتخابی بودن قضات را معمول دارد، هم کمیته های دهقانی را تشکیل دهد، و هم غیره و غیره _ مختصر کلام این حکومت حتماً باید یک سلسله رفرمهایرا به موقع اجرا گذارد. خلاصه کردن این رفرمها در مفهوم «کمک به بسط و توسعه قیام» معنایش بازی با الفاظ و تشدید عمدی ابهام در آن جائیست که احتیاج به وضوح کامل دارد.

قسمت آخر قطعنامه نو ایسکرائیها موضوع جدیدی برای انتقاد از تمایلات اصولی «اکنونیسم» که در حزب ما احیا شده بدست نمیدهد ولی مطالب فوق الذکر را اندکی به شکل دیگر تصویر مینماید. اینک آن قسمت:

«فقط در یک صورت سوسیال دموکراسی بنا به ابتکار خود باید هدف مساعی خویش را این موضوع قرار دهد که قدرت را بکف آورد و حتی الامکان آنرا مدت زیادتری در دست خود نگاه دارد و این همانا در صورتی است که دامنه انقلاب به کشورهای مترقی اروپای باختری که در آنجا شرایط لازم برای عملی نمودن سوسیالیسم به نضج معینی(?) رسیده است، بسط یابد. در این صورت است که حدود محدود تاریخی انقلاب روس را میتوان بطور قابل ملاحظه ای وسعت داد و در اینصورت است که اقدام به اصلاحات سوسیالیستی امکان پذیر خواهد بود.

سوسیال دموکراسی با مبتنی نمودن تاکتیک خود بر روی این حساب که حزب سوسیال دموکرات را در طول تمام دوره انقلاب نسبت به تمام دولتهائی که در جریان انقلاب پی در پی روی کار می آیند در موقعیت اپوزیسیون افراطی انقلابی نگاهدارد، در عین حال به بهترین طرز می تواند خود را برای استفاده از قدرت حکومت در صورتیکه بدستش بیافتد(??) آماده نماید».

فکر اصلی در اینجا همانست که «وپریود» بکرات اظهار کرده است: ما نباید از پیروزی کامل سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک یعنی از دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان بترسیم (نظیر مارتینف) زیرا این پیروزی به ما امکان خواهد داد اروپا را برانگیزیم و پرولتاریای سوسیالیست اروپا هم پس از اینکه یوغ بورژوازی را از گردن خود بدور افکند بنوبه خود در انجام انقلاب سوسیالیستی به ما کمک خواهد کرد. ولی به بینید این فکر در بیان نوایسکرائیها چقدر ضایع شده است. ما روی جزئیات مسئله از قبیل این فکر مهمل که بموجب آن گوئی ممکن است قدرت بدست حزب آگاهی که تاکتیک تصرف قدرت را مضر میدانند «بیافتند» و نیز روی این موضوع که در اروپا شرایط برای سوسیالیسم تنها به نضج معین نرسیده بلکه بطور کلی نضج یافته است، _ روی این موضوع که برنامه حزبی ما معتقد به هیچگونه اصلاحات سوسیالیستی نیست مگر به انقلاب سوسیالیستی _ مکث نمی کنیم. ما فقط فرق عمده و اساسی موجوده بین ایده «وپریود» و قطعنامه را در نظر میگیریم. وظیفه ای را که «وپریود» در مقابل پرولتاریای انقلابی قرار داده است وظیفه ایست دارای جنبه فعال و آن عبارت است از پیروزی در مبارزه برای دموکراسی و استفاده از این پیروزی برای بسط دامنه انقلاب به اروپا. ولی قطعنامه به این ارتباطی که بین «پیروزی قطعی» ما (نه به آن مفهومی که نوایسکرائیها قائلند) و انقلاب اروپا موجود است پی نمی برد و به این جهت از وظائف پرولتاریا و دورنمای پیروزی وی صحبتی نمی کند، بلکه یکی از امکانات را بطور کلی مورد بحث قرار میدهد: «در صورتی که دامنه انقلاب بسط یابد»... «وپریود» صریح و آشکار معین

کرده است - و این مراتب در قطعنامه کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه هم قید شده است که - بویژه چگونه میتوان و باید بنفع پرولتاریا از «قدرت حکومت استفاده کرد» و در عین حال اینموضوع را در نظر گرفت که در مرحله کنونی تکامل اجتماعی، چه کاریرا میتوان بلافاصله انجام داد و چه کاریرا لازمست بدواً بمشابه تهبیه مقدمات دموکراتیک مبارزه در راه سوسیالیسم انجام داد. قطعنامه در اینجا هم نومیدانه دنبال جریان را گرفته و میگوید: «میتواند خود را برای استفاده آماده نماید»، ولی نمیتواند بگوید که چگونه میتواند و چگونه خود را آماده نماید. برای چه استفاده ای ما شکی نداریم که مثلاً نو ایسکرائیها «میتوانند خود را برای استفاده» از مقام رهبری در حزب «آماده نمایند» ولی تمام مطلب اینجاست که تاکنون تجربه آنها در مورد این استفاده و نیز آمادگی آنها جای امیدی را باقی نمیگذارد که آنها بتوانند امکان را به واقعیت مبدل سازند...

«وپریود» اینموضوع را بدقت متذکر گردیده است که «امکان» واقعی «در دست نگاه داشتن حکومت» در چیست، - این امکان در دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان است، در نیروی مشترک و توده ای آنها است که قادر است بر تمام نیروهای ضد انقلاب فائق آید، و نیز در تطابق ناگزیر منافع آنها در مورد اصلاحات دموکراتیک است. قطعنامه کنفرانس در اینجا نیز هیچ چیز مثبتی نداده و فقط از موضوع طفره میروند. مگر نه اینستکه امکان نگاه داری حکومت در روسیه مشروط به چگونگی ترکیب نیروهای اجتماعی خود روسیه و شرایط انقلاب دموکراتیکی است، که هم اکنون در کشور ما بوقوع می پیوندد. مگر نه اینستکه پیروزی پرولتاریا در اروپا (از بسط دامنه انقلاب به اروپا تا پیروزی پرولتاریا هنوز مقداری فاصله است) موجب بروز مبارزه شدید ضد انقلابی بورژوازی روس خواهد شد - قطعنامه نوایسکرائیها در باره این نیروی ضد انقلابی که اهمیت آن در قطعنامه کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه مورد سنجش قرار گرفته است کلمه ای هم سخن نمیگوید. اگر ما در مبارزه برای جمهوری و دموکراسی امکان اینرا نداشتیم که بغیر از پرولتاریا به دهقانان نیز اتکاء نمائیم در اینصورت «نگاهداری قدرت» اقدام نومیدانه ای بود. ولی وقتی چنین اقدامی نومیدانه نیست و وقتی پیروزی قطعی بر تزاریسیم چنین امکانی را برای ما میسر میسازد، - در اینصورت ما باید به آن اشاره کنیم، ما باید مجدانه دعوت نمائیم که این امکان را به واقعیت بدل سازند، ما باید نه فقط در صورت بسط دامنه انقلاب به اروپا بلکه برای بسط دامنه آن به اروپا نیز شعارهای عملی بدهیم. استناد دنباله روهای سوسیال دموکراسی به «مرزهای محدود تاریخی انقلاب روس» فقط پرده ای است برای استتار محدودیت فهم آنها در مورد وظائف این انقلاب دموکراتیک و نقش پیشرو پرولتاریا در آن!

یکی از اعتراضاتی که بر ضد شعار «دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان» میشود اینست که این دیکتاتوری لازمه اش «اراده واحد» است («ایسکرا» شماره ۹۵) در حالیکه پرولتاریا نمیتواند با خرده بورژوازی اراده واحد داشته باشد. این اعتراض بی پایه است زیرا بنای آن بر تفسیر مجرد و «متافیزیکی» مفهوم «اراده واحد» گذارده شده است. اراده ممکن است در موردی واحد

باشد و در مورد دیگر نباشد. فقدان وحدت در مسائل سوسیالیسم و در مبارزه برای سوسیالیسم مانع وحدت اراده در مسائل دموکراتیسم و مبارزه در راه جمهوری نمیگردد. فراموش کردن اینموضوع بمعنای فراموش کردن فرق منطقی و تاریخی میان انقلاب دموکراتیک و سوسیالیستی است. فراموش کردن اینموضوع یعنی فراموش نمودن جنبه همگانی انقلاب دموکراتیک زیرا؛ وقتی این انقلاب «همگانی» بود در اینصورت در همان حدودی که این انقلاب حوائج و تقاضاهای همگانی را بر آورده مینماید در همان حدود هم در آن وحدت اراده وجود دارد. در خارج از حدود دموکراتیسم از وحدت اراده بین پرولتاریا و بورژوازی دهقانی جای سخنی هم نمیتواند باشد. مبارزه طبقاتی بین آنها امریست ناگزیر، ولی در زمینه جمهوری دموکراتیک این مبارزه عمیقترین و وسیعترین مبارزه مردم در راه سوسیالیسم خواهد بود. دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان هم مانند هر پدیده ای در عالم دارای یک گذشته و یک آینده است. گذشته آن - حکومت مطلقه، سرواژ، سلطنت و ممتازیت است. در مبارزه با این گذشته، در مبارزه با ضد انقلاب «وحدت اراده» پرولتاریا و دهقانان ممکن است زیرا وحدت منافع وجود دارد.

آینده آن - مبارزه با مالکیت خصوصی، مبارزه کارگر روزمزد با صاحب کار و مبارزه در راه سوسیالیسم است. اینجا وحدت اراده غیرممکن است (۲۱*.) در اینجا راهی که در برابر ما قرار دارد راهی نیست که از حکومت مطلقه به جمهوری میروند بلکه راهی است که از جمهوری دموکراتیک خرده بورژوازی بسوی سوسیالیسم میروند.

البته در شرایط تاریخی مشخص عناصر گذشته و آینده در هم آمیخته و دو راه با هم مخلوط میشوند. کار روزمزدی و مبارزه آن علیه مالکیت خصوصی در زمان حکومت مطلقه نیز وجود دارد و حتی نطفه آن در رژیم سرواژ بسته می شود. ولی این موضوع بهیچوجه مانع این نیست که ما از نظر منطق و از لحاظ تاریخی مراحل بزرگ تکامل را از یک دیگر تفکیک نمائیم. ما همه انقلاب بورژوازی و سوسیالیستی را در نقطه مقابل هم قرار میدهیم، ما همه بدون چون و چرا روی لزوم تفکیک کامل آنها از یکدیگر اصرار میورزیم؟ ولی آیا میتوان منکر این شد که عناصر خاص و جداگانه ای از این دو انقلاب در تاریخ با یکدیگر درهم می آمیزند؟ مگر عصر انقلابهای دموکراتیک در اروپا شاهد یک سلسله نهضت های سوسیالیستی و تلاشهای سوسیالیستی نبوده است؟ و مگر انقلاب سوسیالیستی اروپا در آینده هنوز کارهای بسیار فراوانی که باید در رشته دموکراتیسم به انجام برساند در پیش ندارد؟

یک سوسیال دموکرات هرگز و حتی یک لحظه هم نباید مبارزه ناگزیر طبقاتی پرولتاریا را در راه سوسیالیسم بر ضد دموکرات ترین و جمهوریخواه ترین بورژوازی و خرده بورژوازی از یاد ببرد. در این مسئله چون و چرا نیست. از اینجا نتیجه میشود که سوسیال دموکراسی باید حتماً و بدون چون و چرا حزبی جداگانه و مستقل و دارای جنبه شدید طبقاتی باشد. از اینجا چنین برمیآید که تر ما حاکی از اینکه به اتفاق بورژوازی «باید با هم کویید» دارای جنبه موقتی است و ما موظفیم «متفق را مانند

دشمنی» شدیداً تحت مراقبت قرار دهیم و الخ. در تمام اینها نیز جای کوچکترین چون و چرا نیست. ولی خیلی مضحک و ارتجاعی بود اگر از اینجا چنین استنباط میشد که باید وظائف حیاتی مربوط به لحظه فعلی را، ولو این وظائف گذرنده و موقتی هم باشند، فراموش کرد و به آنها اعتنائی نمود و یا بنظر حقارت به آنها نگریست. مبارزه با حکومت مطلقه وظیفه گذرنده و موقتی سوسیالیست هاست، ولی هرگونه بی اعتنائی نسبت به این وظیفه یا حقیر شمردن آن مساویست با خیانت به سوسیالیسم و خدمت به ارتجاع. دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان البته فقط یک وظیفه گذرنده و موقتی سوسیالیست هاست ولی بی اعتنائی به این وظیفه در عصر انقلاب دموکراتیک - ارتجاع محض است.

وظائف سیاسی مشخص را باید در شرایط مشخص مطرح نمود. همه چیز نسبی است، همه چیز گذرنده است، همه چیز متغیر است. سوسیال دموکراسی آلمان در برنامه خود خواست جمهوری را مطرح نمیکند. در آنجا وضعیت طوری است که مشکل بتوان این مسئله را در عمل از مسئله سوسیالیسم تفکیک نمود (گو اینکه انگلس در مورد آلمان هم در سال ۱۸۹۱ ضمن تذکرات خود در خصوص طرح برنامه ارفورت برحذر میدارد از اینکه به نفس جمهوری و مبارزه در راه جمهوری کم بها داده شود!) (۱۲۱) در سوسیال دموکراسی روسیه حتی صحبتی هم از اینکه خواست جمهوری از برنامه و تبلیغات حذف شود بمیان نیامده است، زیرا در کشور ما در باره ارتباط لاینفک مسئله جمهوری با مسئله سوسیالیسم جای سخنی هم نمیتواند باشد. سوسیال دموکرات آلمانی که در سال ۱۸۹۸ مسئله بخصوص جمهوری را در درجه اول اهمیت قرار نمیدهد پدیده ایست طبیعی که موجب هیچگونه حیرت یا تقبیحی نیست. اگر یک سوسیال دموکرات آلمانی در سال ۱۸۴۸ مسئله جمهوری را نادیده میگرفت آشکارا به انقلاب خیانت کرده بود. حقیقت مجرد وجود ندارد. حقیقت همیشه مشخص است.

زمانی میرسد - که مبارزه، علیه حکومت مطلقه روس پایان میرسد - دوره انقلاب دموکراتیک در روسیه سپری میشود - آنوقت دیگر حتی صحبت درباره «وحدت اراده» پرولتاریا و دهقانان و در باره دیکتاتوری دموکراتیک و غیره مضحک خواهد بود. آنوقت ما مستقیماً در باره دیکتاتوری سوسیالیستی پرولتاریا فکر کرده با تفصیل بیشتری از آن سخن خواهیم گفت. ولی در حال حاضر حزب طبقه پیشرو نمیتواند با تمام قوا برای پیروزی قطعی انقلاب دموکراتیک بر تزارسم نکوشد. و اما پیروزی قطعی چیز دیگری نیست جز دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان.

تبصره (۱۲۲)

۱) بخواننده یادآوری مینمائیم که «ایسکرا» در جریان جریان جریوحت با «وپریود» ضمناً به نامه انگلس به توراتی استناد میکرد که انگلس در آن پیشوای (آینده) رفرمیست های ایتالیا را از اختلاط دو مفهوم انقلاب دموکراتیک و انقلاب سوسیالیستی برحذر میداشت. انگلس در باره وضعیت سیاسی ایتالیا در سال ۱۸۹۴ نوشت که انقلابی که در ایتالیا در پیش است انقلاب سوسیالیستی نبوده بلکه

انقلاب خرده بورژوازی و دموکراتیک است. «ایسکرا» «وپریود» را سرزنش میکرد که از اصلی که انگلس مقرر داشته منحرف شده است. این سرزنش صحیح نیست، زیرا «وپریود» (شماره ۱۴) به صحت کلیات تئوری مارکس در بارهٔ وجوه اختلاف ۳ نیروی عمدهٔ انقلاب قرن نوزدهم کاملاً اذعان داشت. بموجب این تئوری نیروهائی که برضد نظام کهن یعنی حکومت مطلقه، فئودالیسم و سرواژ بپا میخیزند عبارتند از (۱) بورژوازی بزرگ لیبرال؛ (۲) خرده بورژوازی رادیکال؛ (۳) پرولتاریا. اولی مبارزه اش از حدود سلطنت مشروطه تجاوز نمیکنند؛ دومی برای نیل به استقرار جمهوری دموکراتیک مبارزه میکند و سومی در راه انقلاب سوسیالیستی. مخلوط نمودن مفهوم مبارزه خرده بورژوازی که هدف آن انقلاب کامل دموکراتیک است با مبارزهٔ پرولتاریائی که هدف آن انقلاب سوسیالیستی است – سوسیالیست را به ورشکستگی سیاسی تهدید مینماید، این بر حذر داشتن مارکس کاملاً صحیح است. ولی درست بهمین علت شعار «کمونه‌های انقلابی» اشتباه است، زیرا کمونهائی که در تاریخ مشهورند درست همین انقلاب دموکراتیک و سوسیالیستی را با هم مخلوط میکردند. برعکس شعار ما یعنی دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان کاملاً ما را از این اشتباه مصون میدارد. شعار ما با تصدیق اینموضوع که این انقلاب جنبهٔ مسلماً بورژوائی دارد و قادر نیست مستقیماً از حدود انقلاب صرفاً دموکراتیک خارج شود، این انقلاب معین را بجلو سوق میدهد، – میکوشد به این انقلاب شکل هائی بدهد که حداکثر سودمندی را بحال پرولتاریا داشته باشد، – بالنتیجه میکوشد از انقلاب دموکراتیک بمنظور موفقیت آمیزترین مبارزه پرولتاریا در راه سوسیالیسم حداکثر استفاده را بنماید.

زیرنویس ها

- (۱۲) * ولی برای اینکه آزادی اراده را از اعضاء زمستو سلب کنید چه وسیله ای در دست دارید؟ شاید نوع مخصوصی از کاغذ تورنسل؟
- (۱۳) * جل الخالق! به این میگویند تاکتیک «بسط و تکامل داده شده»! برای مبارزه در خیابان زور نیست، ولی میتوان «نمایندگان را با زور جدا کرد». رفیق تفلیسی گوش کنید، آخر دروغ گفتن هم حدی دارد...
- (۱۴) * اینست معنی تاکتیک: «برکنار کردن محافظه کاران از حکومت»!
- (۱۵) * با یک چنین تاکتیک صحیح و عمیقی از طرف ما دیگر همچو چیزی ممکن نیست!
- (۱۶) * هم پرولتاریای مسلح و هم محافظه کارانی که «از حکومت برکنار شده اند»؟
- (۱۷) * «انقلابیگری سوسیال دموکراسی اروپای باختری یعنی ببل و حتی کائوتسکی در مقابل انقلابیگری آقای لنین و رفقای ایشان اپورتونیسم است، ولی امواج تاریخ، ارکان اصولی این انقلابیگری ملایم شده را هم سائیده و در هم فرو ریخته است». تعرض خشماگینی است. ولی آقای استرووه

بیهوده تصور میکند من حاضر هر چه او میگوید صم بکم گوش کنم. کافی است من آقای استرووه را به میدان بطلبم تا وی هرگز قادر به پذیرفتن آن نباشد. کی و کجا من انقلابیگری ببل و کائوتسکی را «اپورتونیسیم» نامیده ام؟ کی و کجا من ادعای ایجاد خط مشی مخصوصی را در سوسیال دموکراسی بین المللی کرده ام که با خط مشی ببل و کائوتسکی یکی نبوده است؟

(۱۸*) بخواننده یادآور میشویم که «آسوباژدنیه» به مقاله «چه نباید کرد؟» (شماره ۵۲ «ایسکرا»)) با هیاهو و سروصدا تهنیت و شادباش گفت و آنرا «یک چرخش بسیار مهم» بسوی گذشت نسبت به اپورتونیسیت ها دانست. «آسوباژدنیه» تمایلات اصولی نوایسکرائیها را بطرز خاصی در مقاله مربوط به انشعاب در بین سوسیال دموکراتهای روس مورد تحسین قرار داده بود. «آسوباژدنیه» در خصوص جزوه تروتسکی موسوم به «وظایف سیاسی ما» به همگون بودن افکار این نویسنده با آنچه که یک وقتی «رابوچیه دلتسیها» یعنی کریچفسکی، مارتینف، آکیمف می نوشتند و میگفتند (رجوع شود به ورقه تحت عنوان «لیبرال حاضر بخدمت» منتشره از طرف روزنامه «وپریود») اشاره کرده بود. «آسوباژدنیه» به جزوه مارتینف در باره دو دیکتاتوری تهنیت گفت (مراجعه شود به مقاله «وپریود» شماره ۹). بالاخره شکایت های تأخیر شده استرووه در خصوص شعار قدیمی «ایسکرا»ی قدیم یعنی شعار «ابتدا مرزبندی و بعد اتحاد» با اظهار همدردی خاصی از طرف «آسوباژدنیه» مواجه گردید.

(۱۹*) اینک متن کامل آن:

«نظر به اینکه:

۱) پرولتاریا که بحکم موقعیت خود پیشروترین طبقات و یگانه طبقه انقلابی پیگیر است، مأموریت ایفاء نقش رهبری جنبش دموکراتیک عمومی انقلابی روسیه را بر عهده دارد؛

۲) این جنبش در لحظه کنونی دیگر به مرحله لزوم قیام مسلحانه رسیده است؛

۳) پرولتاریا ناگزیر در این قیام به جدیترین طرزی شرکت میورزد و این شرکت است که سرنوشت انقلاب روسیه را معین مینماید؛

۴) پرولتاریا نقش رهبری را در این انقلاب فقط در صورتی میتواند ایفا کند که بشکل نیروی سیاسی واحد و مستقلی زیر پرچم حزب کارگر سوسیال دموکرات، که علاوه بر رهبری مسلکی از لحاظ عملی نیز مبارزه وی را رهبری مینماید، گرد آید؛

۵) فقط ایفاء چنین نقشی میتواند برای مبارزه پرولتاریا در راه سوسیالیسم و علیه طبقات ثروتمند بورژوا دموکرات روسیه، مساعدترین شرایط را فراهم سازد، — —

سومین کنگره حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه تصدیق مینماید که وظیفه متشکل ساختن پرولتاریا برای مبارزه مستقیم علیه حکومت مطلقه از طریق قیام مسلحانه، یکی از مهمترین و فوتی ترین وظایف حزب در لحظه انقلابی کنونی است.

بنابراین کنگره به عموم سازمانهای حزبی دستور میدهد؛

الف) از راه ترویج و تبلیغ نه فقط معنای سیاسی قیام مسلحانه ایرا که در پیش است بلکه جنبه

تشکیلاتی و عملی آن نیز برای پرولتاریا توضیح داده شود.

ب) به وسیله این ترویج و تبلیغ نقش اعتصابات سیاسی توده ای، که در آغاز و در خود جریان قیام میتواند دارای اهمیت اساسی باشد، توضیح داده شود.

ج) برای تسلیح پرولتاریا و همچنین برای تنظیم نقشه قیام مسلحانه و رهبری مستقیم این قیام، جدیترین اقدامات بعمل آید و برای این منظور، به حد لزوم دسته های مخصوصی از کارکنان حزبی تشکیل گردد». (تبصره لنین در چاپ سال ۱۹۰۷ ه. ت)

(۲۰*) رجوع شود به روزنامه «پرولتاری» شماره سوم «درباره حکومت انقلابی موقت»، مقاله دوم (رجوع شود به جلد هشتم کلیات ص ۴۴۰-۴۴۷. ه. ت).

(۲۱*) تکامل سرمایه داری که وسعت و سرعت آن در دوره آزادی بیشتر است ناگزیر وحدت اراده را بسرعت خاتمه خواهد داد - و این سرعت بهمان نسبتی که ضد انقلاب و ارتجاع سریعتر سرکوب شود، زیادتز خواهد بود.

توضیحات

(۱۱۵) «کرتینیسیم پارلمانی» - اپورتونیستها معتقد بودند که سیستم پارلمانی کشورداری سیستمی از هر جهت نیرومند و مبارزه پارلمانی یگانه شکل مبارزه سیاسی و یا در هر شرایطی شکل عمده مبارزه سیاسی است. لنین این ایمان اپورتونیستها را کرتینیسیم پارلمانی می نامید. کرتینیسیم نام بیماری مخصوصی است که با اختلال دماغ توأم می باشد.

(۱۱۶) منظور اختلاف نظریست که در سال ۱۸۹۵ هنگام بحث در اطراف طرح برنامه ارضی در کنگره حزب سوسیال دموکرات آلمان در برسلاو بروز نموده بود.

(۱۱۷) «رابوچیه دلو» - نام مجله «اکنونیستها» ارگان «سازمان سوسیال دموکراتهای روس در خارجه بود» که در سالهای ۱۸۹۹-۱۹۰۲ بطور غیر منظم در ژنو انتشار می یافت. لنین نظریات اعضاء «رابوچیه دلو» را در کتاب «چه باید کرد؟» مورد انتقاد قرار داده است.

(۱۱۸) منظور مقاله ایستکه نادژدین (نام مستعار ای. او. زلنسکی) بر ضد نقشه «ایسکرا»ی لنینی در جرائد منتشر ساخته بود. این مقاله را لنین در سال ۱۹۰۲ در کتاب خود موسوم به «چه باید کرد؟» مورد انتقاد قرار داد.

(۱۱۹) برنشتینیسیم - جریانی ضد مارکسیستی در سوسیال دموکراتیسیم بین المللی بود که در اواخر قرن ۱۹ در آلمان پدید آمد و بنام ادوار برنشتین سوسیال دموکرات آلمانی نامیده میشد. برنشتین آموزش انقلابی مارکس را مطابق با روح لیبرالیسم بورژوازی مورد تجدید نظر قرار داده بود. طرفداران برنشتین در روسیه «مارکسیستهای علنی»، «اکنونیستها»، بوندیستها و منشویکها بودند.

(۱۲۰) منظور لنین برنامه ایست که در سال ۱۸۷۴ از طرف گروه بلانکیستهای لندن، اعضاء سابق

کمون پاریس صادر شده بود.

بلانکیستها – طرفداران لوئی – اوگوست بلانکی – انقلابی فرانسوی (۱۸۰۵-۱۸۸۱) هستند. کلاسیکهای مارکسیسم – لنینیسم در عین حال که بلانکی را بمتابه یک انقلابی برجسته و طرفدار سوسیالیسم توصیف کرده اند بعلت شیوه سکتاریستی و اسلوبهای توطئه گرانه وی او را مورد انتقاد قرار داده اند. بلانکیسم مبارزه طبقاتی را نفی میکرد و راه خلاصی بشر را از قید بردگی مزدوری – مبارزه طبقاتی پرولتاریا ندانسته بلکه توطئه اقلیت کوچکی از روشنفکران میدانست.

(۱۲۱) برنامه ارفورت این برنامه متعلق به سوسیال دموکراسی آلمان بود که در اکتبر سال ۱۸۹۱ در کنگره ارفورت بجای برنامه سال ۱۸۷۵ یعنی برنامه گتا پذیرفته شد. انگلس اشتباهات برنامه ارفورت را در کتاب خود تحت عنوان «راجع به انتقاد از طرح برنامه سوسیال دموکراتیک سال ۱۸۹۱» مورد انتقاد قرار داده است.

(۱۲۲) لنین در ژوئیه سال ۱۹۰۵ برای فصل دهم کتاب «دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک» تبصره ای نوشت. این تبصره در چاپ اول طبع نشد. اولین بار در سال ۱۹۲۶ در جلد پنجم مجموعه آثار لنین به چاپ رسید.

﴿ادامه دارد﴾